

مرزها، مکان‌ها*

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۰۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۵/۰۶/۲۴

سید جلیل موسوی** - سنبل حاتمی*** - غلامرضا طلیسچی***

چکیده

در رویکرد پدیدارشناسانه که مبتنی بر حضور انسان در جهان است، به بررسی چگونگی حضور انسان در جهان (نحوه باشیدن) و نحوه ارتباط وی با جهان پیرامونش پرداخته شده، همچنین این رویکرد به بررسی مرزهای موجود - به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم در ساختار مکانی - میان انسان و محیط اطرافش و مرزهای موجود میان پدیده‌های گوناگون نیز می‌پردازد. بر این اساس و از آن جایی که این تحقیق به روش کیفی انجام شده و با رویکرد پدیدارشناسانه شکل گرفته، به دنبال ایجاد چارچوبی در جهت درک عمیق و صحیح از ماهیت مکانی و ویژگی‌های کیفی مکان است، لذا هدف این تحقیق در راستای بررسی نقش مرزها در مکان‌های گوناگون (مکان طبیعی و مکان انسان‌ساخت) و نقش میزان درک افراد از چگونگی ساختار این مرزها در مداخلاتشان و تأثیراتشان برای بهبود کیفیت در مکان‌های انسان‌ساخت است. از این رو پس از مطالعاتی در زمینه پدیدارشناسی مکان و شناخت ساختار مکان و درک محیط با توجه به این رویکرد و با الگوبرداری از معیارهای پدیدارشناسانه به شناخت، بررسی و توصیف ساختار زیستگاه نگارنده (در شهر ملایر واقع در استان همدان) در غالب یک دشت که بستری مناسب برای به‌وجود آمدن تاکستان‌هایی که شهر را در محاصره خود درآورده‌اند - پرداخته شده است. سپس به بررسی ارتباط میان افراد با مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت و بررسی مرزهای موجود در این مکان‌ها پرداخته شده، و در نهایت سعی در یافتن راه‌حلی برای بهبود رابطه میان سه پدیده مهم انسان، مکان طبیعی و مکان انسان‌ساخت (ساختار کارگاه‌های بسته‌بندی خشکبار) در این منطقه شده است.

واژگان کلیدی: مرز، پدیده مکان، حس مکان، مکان طبیعی، مکان انسان‌ساخت.

* این مقاله برگرفته از بخشی از رساله کارشناسی ارشد نویسنده دوم با عنوان «بررسی رابطه متقابل میان مکان طبیعی و مکان انسان‌ساخت در رویکرد پدیدارشناسانه» با راهنمایی نویسنده اول و مشاوره نویسنده سوم در دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان است.
** استادیار گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران (نویسنده مسئول).

Email: mousavi_jalil@yahoo.com

*** کارشناسی ارشد معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران.
*** استادیار گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه بوعلی سینا همدان، همدان، ایران.

مقدمه

«زمانی که خداوند به آدم گفت: تو بر روی زمین تبعیدی و سرگشته خواهی بود، اصلی‌ترین مسأله انسان را فرا رویش نهاد: گذر از آستانه و بازیابی مکان از دست‌داده» (Norberg-Schulz, 2009, p. 40).

مفهوم مرز در پدیده مکان موضوعی بسیار مهم و به نوعی تعیین‌کننده کیفیت مکان حاصل شده است. مرزها با ایجاد محصوریت، فضا را به مکان تبدیل کرده و با ایجاد نظم فضایی، بر چگونگی کاراکتر و چشم‌انداز مکان تأثیر می‌گذارند. در رویکرد پدیدارشناسی، مکان جایگاه سکنی‌گزینی و ارتباط انسان با جهان است، انسان برای درک مکان و داشتن حس تعلق به مکانش نیاز دارد تا در مکان احساس امنیت کرده و این حس، تنها زمانی ایجاد می‌شود که فرد خود را در درونی بیابد، که توسط مرزها و چگونگی به حضور درآمدنشان ایجاد می‌شوند، و به مکان معنا می‌بخشند، در این مقاله به کیفیات ارتباط درون و برون و به‌طور مشخص موضوع مرز پرداخته شده است. از دیدگاه هایدگر فضا به‌واسطه یک (شی) به مکان تبدیل می‌شود، وجود یک مکان خود ایجاد یک درون می‌کند که در تقابل با محیط بیرونش معنادار می‌شود، بدون این حضور، فضا یک گستره بی‌معنا و بی‌منطق خواهد بود، اما به محض تجلی حضوری یا شی‌ای، فضا به مکان تبدیل می‌شود؛ در واقع مکان بخشی از گستره فضاست که معنادار شده است. خواه این معنا توسط سایه یک درخت در میانه دشت، یا مسیری که به‌واسطه تغییر در بافتش از محیط پیرامون جدا شده، باشد.

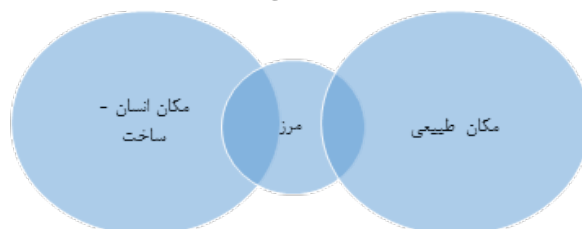
شکل ۱: چگونگی ارتقای فضا به مکانی معنادار



مکان پس از معنادار شدن واجد ویژگی‌هایی می‌شود، هر مکانی ویژگی‌های خاص خود را دارد. مکان‌ها از دیدگاه نوربرگ شولتز به دو دسته مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت تقسیم و برای هرکدام ویژگی‌هایی تعریف شده است. نوربرگ شولتز مکان‌های طبیعی را در چندگونه چشم‌انداز تعریف کرده، او ترکیب مکان‌های طبیعی را در جایی که دخالت انسان در آن نمود پیدا می‌کند چشم‌انداز فرهنگی می‌نامند و بیان می‌دارد که: «در کل درک انسان از خاک حاصلخیز به‌واسطه کشاورزی مرئی می‌شود» (Norberg-Schulz, 2009).

حضور انسان در یک محیط طبیعی و شناخت فرد از مکانش و نحوه دخالت او در محیط نشانگر میزان شناخت و درکش از مکان اطرافش است که در نهایت منجر به ایجاد یک چشم‌انداز فرهنگی می‌شود. پیدایش مکان و ویژگی‌هایی چون، عرصه درون، عرصه برون، مرز، محصوریت، قلمرو، مرکز و مسیر، سبب ایجاد ساختارهای متفاوت در مکان‌ها و در پی آن به‌وجود آمدن مکانی معنادار می‌شود. مرز، یکی از ساختارها و شرط اساسی برای به‌وجود آمدن مکان است، مرز، محصوریت ایجاد کرده و حاصل آن، درونی برای محیط هست که در مقابل جهان اطراف قرار دارد؛ این عرصه درونی ایجاد شده، در میان محیط اطرافش همچون مرکزی عمل کرده و همه عناصر اطراف را به دور خود جمع می‌کند. آنچه همواره برقرار است تقابل این دو مکان (مکان طبیعی و مکان انسان‌ساخت) و مرزهای موجود میانشان است که گاه توسط انسان و گاه به‌صورت طبیعی ساخته یا تعریف می‌شود.

شکل ۲: ارتباط مکان طبیعی و مکان انسان‌ساخت



شناخت یک فرد از محیط اطرافش از همان روزهای ابتدایی زندگی آغاز شده و رفته‌رفته نحوه شناخت در فرد تکامل می‌یابد. انسان برای شناخت محیط اطرافش از حواس پنج‌گانه خود کمک می‌گیرد و در این مرحله حواس فرد نقش مرز میان او و محیط اطرافش را دارد که او را هم از جهان پیرامون جدا ساخته و هم با آن پیوند می‌زند. در رویکرد پدیدارشناسی و به دنبال شناخت پدیده‌های گوناگون و ارتباط میان آن‌ها با یکدیگر و همچنین ارتباط میان انسان با جهان دربرگیرنده این پدیده‌ها، فرد به ادراکات و احساسات خود رجوع کرده و در نهایت به شناختی کیفی از مسأله دست می‌یابد. انسان شناخت را از مرکز جهاننش (خانه) آغاز می‌کند و در دنیای برون این روند را ادامه می‌دهد و با حضور در

مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت، جهان را درک و با دخالت در محیطش میزان شناخت خود را نمایان می‌سازد. این مقاله با هدف، تکیه بر شناخت از جهان اطراف و براساس مطالعات پدیدارشناسانه، به بررسی مکان زندگی نگارنده به‌عنوان یک پدیده پرداخته و سعی در تبیین آن با آموخته‌هایش از این رویکرد شده است. موضوع مطالعه شده در ارتباط با این مقاله دشت و محل زندگی محقق هست. وی تمام دوران زندگی خود را با این مکان در ارتباط بوده و پس از آشنایی با رویکرد پدیدارشناسی به تفکیک و شناسایی مرزهای موجود در آن پرداخته است. در این مقاله نگارنده در پی بررسی موضوع مرز در مکان‌ها و درک این پدیده از طریق حواس انسان است تا از این طریق سؤالات زیر را مورد بررسی قرار دهد:

- ۱- آیا حواس انسان در شناخت محیط اطرافش نقشی تعیین‌کننده خواهد داشت؟
- ۲- نقش مرزها در مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت چگونه است و این موضوع چگونه توسط حواس انسان درک می‌شود؟

۱. روش تحقیق

این تحقیق با رویکرد پدیدارشناسانه و در غالب یک تحقیق کیفی گردآوری شده و ابزار تحقیق حضور اول شخص، مشاهده میدانی و اگزاستنسیال^۱ بوده است.

۲. ادبیات پژوهش

۲-۱- مرز

هایدگر مرز را این‌گونه عنوان می‌کند: "مرز جایی نیست که چیزی در آن جا متوقف شود بلکه مرز جایی است که از آنجا حضوری آغاز می‌شود (Sharr, 2010).

در واقع هر عنصری که پایان‌دهنده چیزی باشد آغاز دیگری خواهد بود و همین امر، مرز را به اساسی‌ترین موضوع در ایجاد یک مکان و کیفیات حاصل از آن مکان تبدیل می‌کند. مرز در مکان‌ها به دوگونه مرزهای آشکار و مرزهای پنهان وجود دارند. مرزهای آشکار دارای ساختار کالبدی بوده و کاملاً قابل لمس و قابل رؤیت‌اند، اما مرزهای پنهان مرزهایی هستند که قابل‌رؤیت نبوده و ساختار کالبدی نیز ندارند بلکه از طریق حواس فرد و برداشت او از جهان پیرامونش درک می‌شوند. مکان‌ها به‌واسطه مرزهای گوناگون کاراکترهای متفاوتی را دارا می‌باشند و البته مداخلات انسانی در چگونگی ساختار این مرزها و کیفیت‌های حاصله از آن‌ها اهمیت به‌سزایی دارد. دخالت انسان برای ساخت مکانش (جهان زیسته) به درک صحیح او از محیط اطراف و شناخت صحیح او از درون / برون محیط آن نیازمند است. شناخت صحیح انسان از محیط، او را در خلق مکانی با کاراکتر مناسب و آرمانی کمک کرده و نتیجه آن چشم‌انداز فرهنگی بر پایه شناخت فرد از جهان پیرامون می‌شود. مرزها علاوه بر تعریف فضای داخلی یک مکان بر خصلت چشم‌انداز بستر مکان نیز تأثیر می‌گذارند. آشی‌ها^۲ در این باره می‌گوید: «خط مرزی نه‌تنها کاراکتر بیرونی یک بنا را تعیین می‌کند بلکه کاراکتر چشم‌انداز اطراف آن بنا را نیز به‌خوبی مشخص می‌کند» (Partovi, 2008).

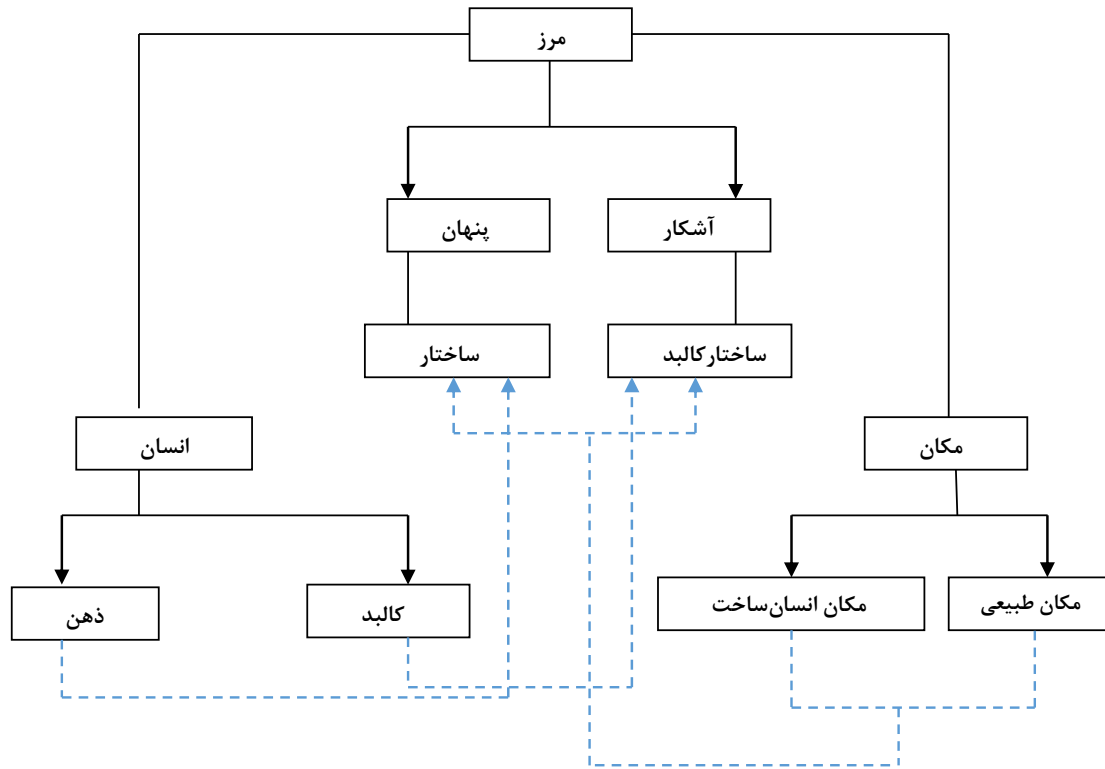
محسوریت به‌واسطه مرزها و هر درونی در نتیجه محسوریت ایجاد می‌شود. ابتدایی‌ترین درونیت که توسط انسان درک می‌شود، درون خودش در تقابل با محیط اطرافش است که به‌واسطه مرزهای کالبدی‌اش ایجاد شده است. مرزهای کالبدی میان انسان و جهان پیرامونش نیز به دو صورت برای فرد محسوریت ایجاد می‌کند؛ مرزهایی که توسط حواس انسان و از طریق اندام‌های جسمی قابل درک هستند و مرزهایی که فرد با ذهن و تخیل خود ایجاد و درک می‌کند. عوامل کالبدی که نقش مرزها را میان فرد و محیط ایفا می‌کند عبارت‌اند از: پوست (حس لامسه)، چشم (حس بینایی)، گوش (حس شنوایی)، بینی (حس بویایی) و زبان (حس چشایی) می‌باشند.

«... هنوز هم آن دستگیره در، برایم نشانه‌ای منحصر به فرد از ورود به دنیای متفاوتی از خاطرات و بوهاست. هنوز صدای سنگ‌ریزه‌ها در زیر پاهایم را به یاد می‌آورم. درخشش ملایم پلکان براق بلوطی را، صدای در سنگین جلوی خانه را می‌شنوم که پس از عبورم از راهروی تاریک و ورود به آشپزخانه بسته می‌شد. آشپزخانه‌ای که تنها اتاق روشن آن خانه بود» (Zumthor, 2015).

این جملات به‌خوبی نقش مؤثر کالبد، حواس فردی و حافظه را در برداشت و به خاطر سپردن اتمسفر یک مکان را نشان می‌دهد. به‌طوری که حتی پس از سال‌ها فرد قادر خواهد بود به‌واسطه تجربه ادراکی خود، آن مکان و جزئیاتش را در ذهن خود لمس کند و هر فضایی را به کمک خاطراتش برای خود خصوصی و شخصی سازد. به اعتقاد باشلار، «تخیل، قدیم و تجربه حادث است» (Bachelard, 2013).

ضرب المثل قدیمی «ما خانه‌هایمان را با خود می‌آوریم ... از خیال‌بافی - تا گشودن دری از قلمروی فراموش شده بر روی یک خیال‌باف - پیش می‌رود» (Bachelard, 2013). و گویای همین است که فرد توسط تجارب ذهنی و کالبدی همواره خانه (مکان‌ها) دوران کودکی خود را به همراه دارد و مرزهای زمانی و مکانی را با فضاهای ترک شده در گذشته از میان بر می‌دارد.

شکل ۳: ارتباط پدیده‌های انسان - مکان - مرز



مرزها ایجاد درونیت کرده و تقابل درون و برون یک مکان، به وجود آورنده نوعی دیالکتیک است. در نظرات بشلار، درون و برون با تکیه بر تجربیات حاصل از تخیل، نوعی دیالکتیک درون و برون را شکل می‌دهند که با پویایی بین آن‌ها همراه است: «برای بشلار، درون با صمیمیت و برون با بزرگی و بی‌کرانگی هم‌پیوند است. اما دوگانگی آن‌ها به وسیله پویایی مشخص می‌شود» (Teague, 2005).

در مقابل هر بیرونی، درونی وجود دارد. اولین درون در مقابل جهان اطراف، درون انسان است که مرز میان این دو را جسم انسان تشکیل می‌دهد، درک درست از رابطه درون و برون به افراد کمک می‌کند تا تصویری صحیح از جهان خود را در ذهن ایجاد کنند و طبق این تصویر و برداشت صحیح، مکانشان را بر پا سازند. آفرینش یک درون به طور خودبه‌خود یک بیرون را تشکیل می‌دهد، رابطه دیالکتیک درون و بیرون، امنیت فیزیکی و محافظت از عناصر طبیعی و مسائل اجتماعی را به وجود می‌آورد و نیز به داشتن حس هویت شخصی یا گروه کمک می‌کند (Mousavi, 2012).

۲-۲- چگونگی شناخت جهان توسط مرزهای کالبدی

حواس نه تنها واسطه رساندن اطلاعات برای قضاوت ذهن هستند؛ بلکه ابزار بیان تفکر حسی نیز می‌باشند (Holl et al., 2016).

فرد به کمک اندام‌های حسی و با توجه به چگونگی ساختار هر کدام قادر به درک و دریافت‌های محیطی است و بدین صورت با جهان پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کند. فرد مرزهای آشکار محیط را با کمک کالبد و مرزهای پنهان را از طریق نیروهای ذهنی‌اش درک کرده و می‌شناسد. مرز میان کالبد انسان و محیط اطرافش به واسطه حس لامسه (پوست) ایجاد می‌شود. «حس بساواایی از طریق تمام بدن تجربه می‌شود اما به صورت تخصصی دست‌های انسان است که بیشترین آمار لمس کردن و تجارب لامسه‌ای را برای انسان فراهم می‌آورد.» (Pallasmaa, 2011).

«[...] دست پیش می‌رود و باز می‌شود، می‌گیرد و به سوی خود می‌کشد، [...] هر حرکت دست در هر یک از کارهایش، خود را به مثابه عنصر تفکر کامل می‌کند» (Pallasmaa, 2013).

برای یک فرد نابینا دست و حس لامسه همانند چشم عمل می‌کند. نظریه اشلی مونتگومری مؤید برتری قلمرو حس لامسه هست: «پوست دیرینه‌ترین و حساس‌ترین اندام بدن ماست. اولین واسطه برقراری ارتباط و مؤثرترین محافظ ما، حتی قرنیه شفاف چشم نیز از یک لایه تغییر یافته پوست تشکیل شده است» (Pallasmaa, 2011).

انسان برای درک صحیح از دنیای اطرافش ناگزیر از لمس آن هست و به محض لمس یک پدیده داده‌هایی از پوست به طرف مغز ارسال می‌شود که سبب از میان رفتن مرز بین فرد و پدیده می‌شود و در شناخت فرد از پدیده، نقش بسیار

مهمی را ایفا می‌کند. بعد از حس لامسه و شاید قبل از آن، (بنابه نظر برخی دوره‌های تاریخی)^۴ حس بینایی به‌روشنی اولین ارتباط انسان با محیط اطرافش است به‌طوری‌که در اوایل زندگی، فرد ابتدا می‌بیند و بعد نیاز لمس کردن در او شکل می‌گیرد. حس بینایی و بساوی رابطه عمیق با یکدیگر دارند و در واقع هر کدام تأییدکننده دیگری هستند. شعار لوکوربوزیه که «معماری بازی استادانه دقیق و باشکوه توده‌هایی است که در نور گردهم آورده شده‌اند» (Pallasmaa, 2011).

گواهی بر موضوع، بینایی محوری و وجود نور برای بهتر دیدن اجسام است. انسان به‌واسطه چشمانش توانایی برقراری ارتباط با جهان رادار است، چشم انسان به‌راحتی قادر است از میان مرزهای پنهان و شفاف بگذرد و فرای آن‌ها را نمایان سازد. علاوه بر این دو حس که ابتدایی‌ترین و مهم‌ترین دریافتها را برای فرد امکان‌پذیر می‌سازد، رایحه‌ها نیز در شکل‌گیری و تصویرسازی یک مکان نقشی مهم را بر عهده دارند. افراد توسط حس بویایی رایحه‌های مختلف را می‌شناسند، دنیا به‌واسطه رایحه‌ها ظاهر و تصویری معنادار را نمایان می‌کند، انسان با برقراری ارتباط بین حس بویایی و تخلیخ قادر است محیطی را در گذشته به یاد آورد. «من تنها، در خاطرتم از قرن دیگر، می‌توانم گنجهای تاریک را بگشایم که هنوز تنها برای من بوی خاصی را زنده می‌کند. بوی خوشه انگور که در سینی حصیری در حال تخمیر است، بوی خوشه‌های انگور و غیره! بویی که قابل توصیف نیست، و برای بوییدنش به تخیلی قدرتمند نیاز است» (Bachelard, 2013).

یک بوی ویژه ناخواسته باعث می‌شود دوباره وارد فضایی شویم که حافظه بصری، آن را به کل فراموش کرده است، رایحه‌ها ویژگی‌های مکانی را به‌خوبی تداعی می‌کنند. بوی نم و رطوبت، سکوت جنگل را که گاه با صدای دارکوبی شکسته می‌شود و بوی نان داغ، گرمای یک نانوائی کوچک محلی و همه‌همه افراد منتظر در صف را در خاطر زنده می‌کند. در کنار دیگر حواس، حس شنوایی نیز کامل‌کننده دریافتهای فردی از محیط اطراف است. زمانی که انسان در کنار آیشاری ایستاده اگر نتواند صدای فروریختن حجم آب را بشنود درواقع فقط تصویری دارای بعد را از آبشار دیده و عمق و عظمت آن را درک نمی‌کند. «صدا یک ابژه را به مشارکت دعوت می‌کند، صدا در یک فرد ایجاد تجربه درونی می‌کند. در واقع توجه ما به چیزی جلب می‌شود که صدای آن ما را به خود فراخواند» (Pallasmaa, 2011).

«حس شنوایی، تجربه و درک فضا را پی‌ریزی و بیان می‌کند. وقتی که صدای ضبط شده از یک فیلم برداشته می‌شود، صحنه، انعطاف‌پذیری و حس پیوستگی وزندگی‌اش را از دست می‌دهد. یک فیلم صامت، حقیقتاً مجبور است تاوان نبودن صدا را با افراط در ایفای نقش جبران کند» (Pallasmaa, 2011).

صدا باعث شکستن سکوت و پیوستن به محیط اطراف می‌شود. زمانی که فردی در کنجی تنها و ساکت نشسته و تخیل خود را جستجو می‌کند، صدایی از اطراف باعث پیوستن و همبستگی او با محیط می‌شود؛ مانند زمانی که پیچیدن صدای اذان در شهر باعث وحدت ذهنی میان افراد می‌شود و همگی به‌طرف آن صدا جلب می‌شوند. صداها همیشه توجهات را به‌سوی خود جلب کرده و موجب برانگیخته شدن دیگر حواس نیز می‌شود، مانند زمانی که در گرمای تابستان فروشنده دوره‌گرد با صدای بلند همه را به‌سوی بستنی‌های میوه‌ای خود می‌خواند و این‌گونه حس چشایی را در افراد برانگیخته می‌کند. پلاسما می‌گوید: «سطح سنگی‌ای که به ظرافت رنگ و پرداخت شده به گونه‌ای ناهوشیارانه به‌وسیله زبان حس می‌شود». همچنین می‌گوید: «که سال‌ها پیش هنگام بازدید از مجموعه مسکونی دی جییمز^۵ در کارمل^۶ کالیفرنیا، حس کردم که وادار به‌زانو زدن و لمس زبانی سنگ مرمر سفید و درخشان و ظریف آستانه درشده‌ام، تزیینات گچی درخشان رنگی، رنگ‌های بسیار براق یا سطوح چوبی نیز خود را در معرض حس چشایی قرار می‌دهد» (Shirazi, 2010).

حس چشایی نیز در دریافتهای محیطی و ایجاد تصویر ذهنی از یک مکان دارای اهمیت هست. مجموع دریافتهای محیطی توسط حواس به افراد امکان شناخت صحیح و ایجاد یک تصویر ذهنی مناسب از جهان را می‌دهد و او را یاری می‌سازد تا به شکلی صحیح و مناسب بتواند در مکانش دخل و تصرف نماید. موارد ذکر شده مرزهایی هستند که افراد در محیط پیرامونشان تجربه می‌کنند و این تجارب کالبدی به ایجاد تصاویر ذهنی در افراد منجر می‌شود و برای آن‌ها این امکان را فراهم می‌آورد تا بتوانند از طریق ذهنشان مرزهای پیدا و پنهان موجود در جهان ناشناسایی نمایند.

۲-۳- چگونگی شناخت جهان توسط مرزهای غیرکالبدی

دیوارها، حصارها و هر آنچه که حضورش ملموس باشد مرزهای کالبدی و هر آنچه حضور کالبدی نداشته و در تخیل انسان باشد، مرزهای ذهنی می‌باشند. انسان در ذهن خود می‌تواند مرزهایی ایجاد کند و یا از حیطة مرزهای زمانی فرارود. انسان توسط قدرت تخیل خود یک فضا و مکان را بازسازی می‌کند و در این میان بدن و حواس فرد می‌تواند گذشته را لمس کند. او دستگیره کهنه درب، بوی صندوقچه‌های درون اتاق، طعم ترش برخی میوه‌ها و حتی گرمی و سردی یک مکان را نیز در ذهن خود تداعی می‌کند. خیال همچون پلی مسیر خروج انسان از روزمرگی‌هایش می‌شود، برای انسان قوی‌ترین و امن‌ترین پناهگاه، قلمروهای ذهنی است که گاه در خلوت و تنهایی با پناه بردن به آن به بازسازی روحی خود می‌پردازد «در هر یک از ما، خانه و کاشانه‌ای رویایی بنیان شده است که پناهگاه، خلوت‌کنده، کنج عزلت و راحت است و ما نیز همیشه یک گوشه تاریک، یک اتاق پنهان و اسرارآمیز این خانه زادگاه را در عالم خیال برمی‌گزینی» (Bachelard, 1999).

علاوه بر کالبد و تخیل انسان، مکان‌ها نیز مملو از مرزهای گوناگون است؛ مرزهایی که هر کدام تعیین‌کننده اهمیت و کیفیت‌های فضایی می‌باشند. کریستین نوربرگ شولتز مکان‌ها را در دو دسته مکان‌های طبیعی و مکان‌های انسان‌ساخت قرار می‌دهد و برای هر کدام ساختاری مشخص تعریف می‌کند. در این مکان‌ها نیز مرزهای آشکار و پنهان کیفیت‌های فضایی متفاوتی ایجاد می‌کنند. در مکان‌های طبیعی، کرانه‌های باغ، خط افق و غیره و در مکان‌های انسان‌ساخت، دیوارها، کف‌ها و سقف‌ها عناصر مرزی هستند که به‌وجود آورنده محصوریت‌اند و فضا را به مکان ارتقاء می‌دهند.

۳- مرزها و کیفیت‌های گوناگون مکانی

لیندون^۷ عنوان می‌کند: «اساس مکان عبارت است از خلق درونی که از یک برون مجزاست: «درون بودن، دانستن است کجایی است» (Relph, 2010).

۳-۱- مرز در مکان‌های طبیعی

در مکان‌های طبیعی هر عنصری قادر است تا مرز میان عناصر دیگر باشد، گوناگونی درختان در محیط، تغییر در بافت زمین، وجود یک جوی آب، همگی به‌نوعی مرزهایی هستند که در عین جداکنندگی، پیوندی را در طبیعت به‌وجود می‌آورند. افق، زمین و آسمان عناصری مهم در طبیعت به‌شمار می‌روند. زمین بستر مرزهای بی‌شمار و آسمان گستره بدون مرز هستی، در افق از یکدیگر جدا و هم‌زمان به یکدیگر می‌پیوندند تا مکان طبیعی را به‌وجود آورند. مکان‌های طبیعی براساس ساختارشان شناخته و تجربه می‌شوند و همین ساختار است که در مکان‌های طبیعی ایجاد مرز می‌کند. مرزها گاه توسط عناصر معماری و مصالح ساختمانی حاصل می‌شود و گاه توسط گیاهان و دیگر عناصری که قابلیت معماری شدن را دارند شکل می‌گیرند. در واقع مرزها در هر شکل و ساختاری که باشند قابل‌رؤیت و آشکارند. همان‌گونه که ذکر شد زمین، آسمان و افق عناصر تشکیل‌دهنده مکان‌های طبیعی هستند و همین سه پدیده طبیعی به الگویی برای به‌وجود آمدن مکان‌های مصنوع (انسان‌ساخت) تبدیل شدند. نسل بشر پس از سال‌های طولانی زندگی در مکان‌های طبیعی پی برد که با الهام گرفتن و الگوبرداری از طبیعت قادر خواهد بود مکانی امن‌تر برای زیستنش خلق کند. آن‌ها که تا چندی قبل از آن، روی زمین زیسته و آسمان را سقفی بلند در بالای سر خود می‌دیدند و عناصر عمودی اطراف و گاه افق را همچون تکیه‌گاه این مکان می‌دانستند، با الگو گرفتن از این‌ها به ساخت پناهگاه پرداختند و با ایجاد عناصری در غالب زمین برای کف، آسمان برای سقف، و افق برای دیوار تحولی عظیم در شیوه زندگی خود ایجاد کردند. آن‌ها با ایجاد مرز در اطراف خود مکان‌هایی را به‌وجود آوردند و با ایجاد تنوع در ساختار مرزها به کیفیت‌های گوناگون در مکان‌ها نیز دست یافتند. از دیگر سو، گاه مرزهایی در مکان‌ها شکل می‌گیرند که دارای ساختار کالبدی نیستند؛ اما ساختاری کاملاً ذهنی برای افراد ساکن در آنجا دارند. این قبیل مرزها هیچ‌گاه رؤیت نمی‌شوند اما به‌خوبی احساس می‌شوند و مکان را از محیط‌های اطرافش جدا می‌سازد. زمانی که در یک باغ بی‌حصار قدم می‌زنیم گر چه باغ محصوریت کالبدی ندارد اما هنگامی که به انتهای باغ نزدیک می‌شویم حس بیرون رفتن از درون باغ نشان‌دهنده مرز ذهنی باغ است. جهان طبیعی اطراف انسان مملو از مرزهایی است که انسان آن‌ها را در ذهن خود ساخته و یا به‌صورت طبیعی وجود داشته‌اند و با الگوبرداری از این ساختارها به تعیین قلمرو و مکانش پرداخت. از این روست که مکان‌های طبیعی پایه و اساس دیگر مکان‌ها به‌شمار می‌آید چرا که اولین زیست-جهان انسان بوده و درک انسان از محیطش را حاصل می‌شود.

۳-۲- مرز در مکان‌های انسان‌ساخت

کهن‌الگوهای مکان انسان‌ساخت شامل دیوار، کف و سقف است که گردهم آمدن این عناصر ایجاد مکان انسان‌ساخت می‌کند و در ضمن نقش جداکننده‌های مکان را نیز از محیط اطراف دارد. بدین ترتیب یک مکان دارای هویت می‌شود و «هنگامی که این مرزبندی مکانی مخدوش شود و از میان برود، مکان هویت خود را از دست می‌دهد» (Shirazi, 2010). «در یک مکان انسان‌ساخت درون از بیرون توسط آستانه یا مرز جدا شده است و کیفیت این پدیده و نظم آن باعث نظم فضایی در مکان نیز می‌شود» (Norberg-schulz, 2009).

شاید بتوان گفت دیوارها در معماری اولین عنصری هستند که به چشم می‌آیند. دیوار تشکیل‌دهنده بناهای انسان‌ساخت‌اند و چگونگی باشیدن هر بنا در جهان توسط دیوارهایش مشخص می‌شود. دیوارها مرزهای عمودی و کف و سقف مرزهای افقی یک بنا هستند و بدین طریق و با ایجاد محصوریت، مکانی برای سکنی‌گزینی را فراهم می‌آورند. توماس تائیس-ایونسن در کتاب خود به‌نام «الگوهای ازلی در معماری» (۱۹۸۷) با تمرکز بر حالات وجودی سه عنصر کف، دیوار و سقف، از طریق تجربه‌های انسانی، نوعی ارتباط درون و برون را در مکان پیشنهاد می‌دهد: «در آن کتاب، الگوهای ازلی در معماری [تائیس-ایونسن، استدلال می‌کند که معماری ساختن یک درون در وسط یک بیرون است مسیری مشخص در آن چه یک ساختمان حسی از گشودگی یا محصوریت (بسته به درجات رابطه درون و بیرون) را فرامی‌خواند که می‌تواند با بررسی کف و دیوار و سقف (مهم‌ترین عناصر اصلی معماری)، توضیح داده شود به‌طوری که آن‌ها حرکت، وزن و ماده را بیان کنند» (Seamon, 1999).

۴. ساختار گزارش

در انجام گزارش‌هایی با رویکرد پدیدارشناسی طرق گوناگونی وجود دارد که هر پژوهشگر براساس نحوه ارتباط خود با پدیده و چگونگی نمایش آن موضوع، گزارش خود را در مسیر صحیح پیش می‌برد. در این گزارش، پژوهشگر بر پایه توصیف‌های کیفی از پدیدار مورد مطالعه سعی در تصویرسازی و توصیف محل زندگی خود و رسیدن به نکات مشخص شده مطالعاتی بوده و بر این اساس در پی حضوری بیست و پنج ساله در محیط نگارنده با توصیف تجربه شخصی خود از مکان در ماه‌ها و فصول مختلف و با روش اول شخص در گزارش‌نویسی و با در نظر گرفتن مکان در فصول مختلف به بررسی ویژگی‌ها و کیفیت‌های محیطی، که سبب شده آن را به مکانی خاص تبدیل کند پرداخته است و برای شناسایی این ویژگی‌ها از مؤلفه‌ها و ساختارهای مکانی در پدیدارشناسی مکان بهره برده که در نهایت به تبیین نکات کلیدی در مکان و مطالعات منجر شده است. در راستای بالا بردن قابلیت اعتماد تحقیق، پژوهشگر پژوهش خود را در قالب روش پدیدارشناسانه اگزیستانسیال نیز ادامه داده‌است. این شیوه براساس تجربه ویژه افراد و گروه‌هایی است که درگیر یک پدیده واقعی و تحت بررسی بوده‌اند که طی چهار مرحله انجام شده‌است:

۱- شناسایی پدیده‌ای که محقق به آن علاقه‌مند است؛ ۲- تهیه گزارش توصیفی از پاسخگویی که پدیده مورد نظر را تجربه کرده‌اند؛ ۳- مطالعه دقیق گزارش پاسخگویان به منظور شناسایی اشتراکات و الگوهای اصلی و مهم؛ ۴- ارائه نتایج به پاسخگویان (Partovi, 2008) که این مرحله توسط مصاحبه‌های ساختاریافته، نیمه ساختاریافته، ساختار نیافته، با طیف مختلفی از افراد در ارتباط با آن مکان انجام گرفته است. افراد مصاحبه شده گروهی از کارگران، دوستان، آشنایان، کارگران فصلی و خانواده پژوهشگر بوده که هر کدام بر اساس سن، جنسیت و چگونگی ارتباط با مکان، نظرات و تجربیات مخصوص به خود را داشته و ارائه داده‌اند و واکنش‌های گوناگونی در خصوص این محیط دارند، کار تا جایی ادامه پیدا کرد که در مصاحبه همه افراد به نکاتی مشترک در مواجهه با موضوع موردنظر اشاره داشته‌اند. افراد مسن اعم از کارگران و یا افراد غیر کارگر این محیط را (باغ) سر منشأ زندگی می‌دانند و بودن در آن برایشان طراوت و نشاط به همراه دارد؛ این مکان با وجودشان درآمیخته و عجین شده است. آن‌ها در گذشته به صورت بی‌واسطه (معمولاً در باغات خود) با این پدیده در ارتباط بوده‌اند و اکنون نیز به‌طور غیرمستقیم (کار در باغات دیگر) سعی در برقراری این ارتباط دیرینه دارند. برای آن‌ها همه جاذبه‌های جهان در این مکان گردآوری شده است و از بودن در این جهان کوچک لذت می‌برند. اما موضوع برای افراد جوان‌تر کمی متفاوت‌تر هست. آن‌ها به دلیل تجربه‌های جدید از دنیای مدرن و زیستن در میان فناوری، درک کمتری از آن مکان دارند و نحوه ارتباط برقرار کردن در این افراد به گونه دیگری است آن‌ها به اندازه افراد مسن‌تر از محیط باغ لذت نمی‌برند و وجودشان وابسته به محیط نیست اما آن‌ها با قرارگیری در باغ حس سرزندگی و بودن در آغوش طبیعت را احساس می‌کنند؛ افراد مسن‌تر میان خود و باغ مرزی مشاهده نمی‌کنند آن‌ها با مکان درآمیخته‌اند اما افراد جوان وجود مرزها را به خوبی احساس کرده و گاهی نیز تمایل به از میان بردن آن‌ها ندارند. باغ برای افراد مسن حسی از در خانه بودن و برای افراد جوان صرفاً باغ است. اما در مقابل، کار در باغ که سراسر نشاط را برای کارگران به همراه دارد، کار در کارگاه‌ها و کارخانه‌های بسته‌بندی خشکبار که سال‌هاست در این محیط بنا و به‌نوعی مکمل باغات انگور (به لحاظ فرآوری محصول باغات و ارائه آن در بازارهای داخلی و خارجی) شده‌اند، برای افراد چندان خوشایند نبوده و خسته‌کننده است. آن‌ها با وجود سختی فراوان، کار در باغ را ترجیح می‌دهند چرا که محیط و بودن در طبیعت برایشان احساس آرامش را به همراه دارد. کارگاه‌ها و کارخانه‌های الگوی ساخت یکنواخت و سوله‌ای دارند و کمترین ارتباط میان فضای داخلی بنا با محیط طبیعی اطراف برقرار است. تمامی ریز فضاها، در یک فضای اصلی جمع شده و فقط در مواقع خاص و زمان استراحت است که افراد با محیط طبیعی بیرون ارتباط برقرار می‌کنند.

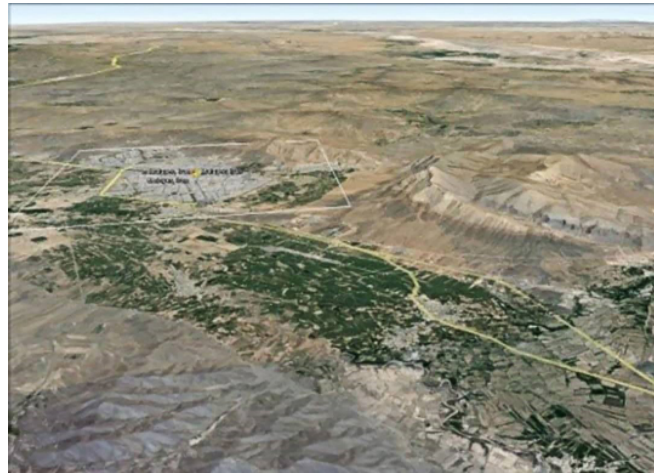
برای رفع این نقایص در طرح کارخانه‌ها و رسیدن به کمال مطلوب برای طراحی، پس از شناخت مکان طبیعی در سایت مورد مطالعه و نیازهای افراد برای بهبود روابط میان انسان، اماکن طبیعی و امکان انسان‌ساخت، اقدام به ارائه مدل‌های طراحی متعدد جهت بررسی مسائل مذکور شد که در این گزینه‌ها تمامی مسائل مربوط به تجربیات افراد از مکان و رفع نیازهای افراد که باعث بهبود کیفیت فضایی و ایجاد رابطه بهتر میان این سه پدیده می‌شود، پرداخته شده و در این مدل‌ها تمامی ریزفضاها به صورت مستقل در سایت موردنظر پراکنده و بدین‌وسیله سعی شده تا افراد برای مراجعه به فضاهای مختلف مدام در ارتباط مستقیم با فضای طبیعی باشند و با شفاف شدن جداره‌ها تلاش برای از میان رفتن مرزهای کالبدی ادامه پیدا کرد. بدین ترتیب ارتباط میان مکان طبیعی و مکان انسان‌ساخت به بالاترین میزان خود رسیده تا افراد با قرارگیری در میان دیگر مکان‌های انسان‌ساخت حس دوری از طبیعت و انزوا نداشته باشند.

۵. نقش مرز در تحقق حس مکان در دشت گوراب ملایر

سایت مذکور در شهر ملایر و دشت حاصلخیز مجاور آن قرار دارد. این سایت واقع در استان همدان و در دامنه پیش‌رفته کوه‌های زاگرس قرار گرفته و با باغات انگور پوشیده شده‌است. در دو سوی این دشت، شهر ملایر و روستای گوراب به‌عنوان دو زیستگاه شهری و روستایی واقع شده‌است. این دشت از دیرباز زیستگاهی مناسب بوده و وجود دژ کهن

گوراب نشان‌دهنده قدمت ۵۵۰۰ ساله این زیست‌بوم بوده‌است. در رویکرد پدیدارشناسی شرط اساسی برای به‌وجود آمدن مکان ایجاد محصوریت است که این محصوریت توسط مرزها ایجاد می‌شود. این دشت توسط رشته‌کوه‌ها از دو سو و زیستگاه‌های شهری و روستایی از سوی دیگر محصور شده به‌طوری‌که این محصوریت مکانی امن برای زندگی فراهم آورده است.

شکل ۴: موقعیت قرارگیری دشت در منطقه



(Google Earth)

دشت مرزهای بسیاری در خود دارد: مرزهای طبیعی، مرزهای کالبدی، ذهنی، مرزهای که آشکار و یا پنهان هستند. و بدین ترتیب ساختارش را به نمایش می‌گذارد. کرانه باغ‌ها، مسیر درختان، کوه‌های به‌هم‌پیوسته در افق؛ «جایی که زمین با آسمان تلاقی می‌کند، اما دقیقاً نمی‌تواند در فضا واقع شود» (Shar, 2010).

جوی آب و غیره همگی مرزهای آشکار و کالبدی هستند که در دشت خودنمایی می‌کنند و البته از جمله مرزهای آشکار و قابل‌رؤیت به‌شمار می‌روند. برای هرکس که در این دشت زیسته باشد حضور مرزهای ذهنی نیز کمرنگ نیست؛ چرا که افراد در هرکجا که باشند قادرند به کمک تخیل از مرزهای زمانی و مکانی عبور کرده و خود را در این مکان متصور شوند و هرکسی بسته به این‌که در کجای این دشت زیسته باشد، خود را به آن مکان نزدیک‌تر حس می‌کند. مرزهای ذهنی سایت مورد نظر که در گوشه‌ای از دشت واقع شده و شامل باغات انگور و کارخانه‌هاست نیز دارای مرزهای این‌چنین است. برای درک این مرزها نیاز نیست که حتماً در مکان حضور کالبدی داشت چرا که قبل از حضور کالبدی، زمانی که شاید کیلومترها از این مکان فاصله باشد، تخیل فرد را در این مکان قرار می‌دهد. در واقع زمانی که به مکان و جزییات مرز ذهنی فکر می‌شود، بدون حضور کالبدی، حضور ذهنی در مکان حاصل شده است به‌طوری‌که با قرارگیری در مسیر و حرکت به سوی مکان، حس نزدیکی به مکان بیشتر از حضور در جاده خواهد بود. بدین ترتیب فرد در ذهن با مکان ارتباط نزدیک و مستقیم برقرار کرده و بدین گونه قادر خواهد بود حتی مرزهای ذهنی-کالبدی مانند: لمس گیاهان، تاک‌ها، بوییدن گل‌ها و خنکی آب جاری در جوی را نیز متصور شود و در ذهن تجربه نماید. در این حالت اگرچه حس درون بودگی و نزدیکی به مکان به‌صورت ذهنی اتفاق می‌افتد اما فرد نزدیکی خود با آن مکان را بیشتر احساس می‌کند و در واقع حضور خود را در آن مکان می‌یابد، به طور مثال هنگام حرکت در مسیر به سمت باغ، از مرزهای گوناگونی باید گذشت، اما باغ زمانی که در نقطه دورتر و از روی پل نمایی از سایت به‌چشم می‌آید، آغاز می‌شود (مرز بینایی-بصری) نزدیک بودن، آستانه و مرز بصری باغ با جهان اطرافش از این نقطه آغاز و حس در درون بودن هنگام مشاهده باغ در فرد شکل می‌گیرد. اگرچه هنگام پایین آمدن از پل چشم‌انداز باغ نیز از میان می‌رود اما حس ذهنی درونی بودن، در فرد باقی می‌ماند و پس از طی مسیر از داخل روستا و حرکت به سمت باغ این حس هرلحظه عمیق‌تر و قوی‌تر می‌شود تا زمانی که فرد خود را در ابتدای مسیر ورود به باغ و کارخانه که همان مرز کالبدی است، می‌یابد.

شکل ۵: موقعیت سایت و باغات وابسته در نمای کلی دشت



آستانه و مرز بصری باغ از روی پل قابل‌رؤیت است و آستانه کالبدی آن، دیوار اطراف کارخانه و درختان، جداکننده باغ از جهان بیرونی دشت است. زمانی که از سمت شهر به دشت حرکت می‌شود در واقع به جهان دشت وارد شده و هنگام ورود به سایت از جهان دشت خارج و وارد جهانی کوچک‌تر می‌شود. در این جهان کوچک درونی، جوی آب، درختان، آستانه ورودی و غیره، مرزهای آشکار می‌باشند که فرد به محض حضور کالبدی در سایت با آن‌ها مواجه می‌شوند. حضور در سایت حواس انسان را متوجه پدیده‌ها می‌کند که همان مرز کالبدی و حضور مستقیم است و فرد را وامی‌دارد تا هر چه بهتر در پی‌شناخت این پدیده‌ها و عناصر برآید. با دیدن میوه‌ها بر روی شاخه‌های درختان، ناخودآگاه مزه آن‌ها چشیده شده و در دهان حس می‌شود که همان مرز چشایی است؛ اگرچه ممکن است نشود مرزهای لامسه‌ای را حس کرد و میوه‌ها را لمس نمود اما انگشتان حس لمس آن‌ها را به خاطر می‌آورد. صداهای درون سایت فرد را همراهی می‌کند و او را همچون راهنمایی گاه به سمت شلوغی جاده و یا سکوت دامنه کوه می‌کشاند. در این مکان فرد با تمام کالبدش حضور خود را در جهان حس می‌کند. احساس خنکای سایه در گرمای آفتاب (مرز بساوی)، بوی گل‌های تازه رویده در مشام (مرز بویایی) و طعم میوه‌های گوناگون (مرز چشایی)، صدای آب جاری در رود همگی از حضور کالبدی و دریافت‌های حسی فرد نشأت می‌گیرد. هرچه به این مکان و محیط طبیعی‌اش نزدیک‌تر و در جزئیاتش دقت می‌شود وجود مرزها آشکارترند، چه مرزهایی که رؤیت پذیرند و چه مرزهایی که پنهان هستند؛ چه آن‌ها که به صورت طبیعی می‌باشند و چه آن‌ها که به گونه‌ای انسان‌ساخت هستند. کوه‌ها، قرارگیری درختان، مسیر رود جاری، تنوع گیاهان و غیره به‌عنوان مرزهای رؤیت‌پذیر و طبیعی و مسیر جاده از میان سایت و دشت، مسیرهای عبور فرعی میان باغ‌ها، جهت آرایش باغ‌ها، راه‌آهن و غیره به‌عنوان مرزهای رؤیت‌پذیر و انسان‌ساخت است. علاوه بر این‌ها مرزهایی نیز وجود دارد که برای افراد بومی در نسبت با دیگران، دشت را شاخص‌تر و ماندگارتر می‌کند؛ مرزهایی که افراد بومی در طی سال‌ها زندگی در این مکان در ذهن خود ساخته‌اند. دشت برای افراد بومی مرکز جهان است و قطعاً این قبیل مرزها قوی‌ترین مرزهای ایجادشده هستند. حضور مرزهای ذهنی است که سالیان سال به کشاورزان این امکان را داده تا بدون هیچ حصار کالبدی در کنار یکدیگر کشت و کار و زندگی کنند اما به حریم یکدیگر وارد نشوند. این‌ها مرزهایی هستند که افراد توسط تخیل ایجاد کرده و براساس آن‌ها مکانی درونی برای خود ساخته‌اند. به‌طور کل افرادی که در این مکان زیسته‌اند، جهان اطرافشان را با تمام کالبدشان درک و لمس کرده‌اند، آن‌ها بارها زمین دشت را با دستانشان و آسمان آن را با چشمانشان لمس کرده‌اند؛ آن‌ها با نوازش آفتاب صبحگاه کار خود را در تاکستان‌ها آغاز و با تازیانه نسیم عصرگاه پاییز به پایان می‌رسانند و پیکر باغات را برای گذر از سرمای زمستان به‌دست خاک سپرده‌اند. نتیجه سال‌ها زندگی در این مکان آمیخته شدن با محیط به‌طوری است که جدا شدن از آن برایشان غیرممکن می‌نماید و تنیدگی این مکان و افراد در درون هم، نمی‌گذارد تا خستگی کار این دو را از هم دور نماید.

۶. نتیجه‌گیری

جهان تشکیل‌شده از پدیده‌های مختلف است. وجود پدیده‌هایی همچون آسمان و زمین که دنیای اطراف ما را می‌سازند و هر کدام خود متشکل از پدیده‌های دیگر هستند تا بودن در جهان را برای انسان فراهم کنند و فضای وجودی را متشکل شود. «زندگی در میان چیزها، مفهوم پایه وجود بشر است» (Zumthor, 2015). البته انسان زمانی می‌تواند در محیط، بودن خود را تجربه کند که بتواند به‌خوبی با آن محیط ارتباط برقرار کرده و خود را در آنجا جهت‌یابی و سازگار نماید و مکان را به‌صورت معنادار درک نماید. «شناخت شاعرانه جهان مقدم بر شناخت عقلانی جهان است. جهان نخست زیباست و سپس حقیقی» (Bachelard, 1999). انسان با کمک عناصر موجود در دسترس فضای اطرافش را به مکانی برای زندگی تبدیل کرد و براساس چگونگی مرزبندی مکان‌ها به کیفیت‌های مکانی متفاوت نیز دست پیدا نمود و بدین ترتیب هویت یک مکان شکل گرفت. «هنگامی‌که این مرزبندی مکانی مخدوش شود و از میان برود، مکان هویت خود را از دست می‌دهد» (Norberg-schulz, 2008). زمانی که یک مرز در محیط ایجاد محصوریت مناسب نماید آن مکان هم حس امنیت را به فرد القاء کرده و هم محیط را برای زیستن مناسب می‌نماید؛ مانند مرزهای محصورکننده دشت مذکور که از دو سو سکونتگاه‌های انسانی و از دو سوی دیگر، دامنه پیش‌رشته‌کوه‌ها است که از این طریق با ایجاد حس امنیت در خود از دیرباز مکانی مناسب برای سکونت بوده است. افراد در این مکان به‌شدت با محیط خود عجین شده‌اند و گاه ترک مکان برایشان دشوار و گاه غیرممکن است. شناخت درست از محیط سبب می‌شود تا افراد بتوانند بهتر در مکان زندگی خود دخالت کنند و این مداخلات هارمونی‌بهتری با چشم‌انداز طبیعی محیط داشته باشد و همچنین افراد از حضور در آن مکان‌ها حس رضایت بیشتری داشته باشند. «این فراهم آوردن زمین و آسمان و آن‌چه در آن است برای انسانی است که در این فضا به تجربه آن می‌پردازد. فضایی که زندگی روزانه مردم را دربر می‌گیرد و از طریق آن روابط میان فرد و اشیاء بازسازی می‌شود» (Shirazi, 2016). زمانی که انسان در محیطی احساس رضایت داشته باشد به مکان حس‌تعلق پیدا کرده و بودن در آن برایش معنادار می‌شود. از این‌رو شناخت مکان‌ها و محیط اطراف و مرزهای میان آن‌ها با یکدیگر و چگونگی ارتباط برقرار کردن این دو امری ضروری برای دخالت در محیط است. «آمیختگی از انسان و نظم طبیعت است

و مراکز معنادار از تجربیات بلافصل ما از جهان هستند» (Seamon, 1996). زمانی که مداخلات محیطی همراه با شناخت و برداشت صحیح باشد، مکان برای افراد همراه با آرامش و امنیت خواهد بود و در جذب هرچه بیشتر افراد موفق تر عمل می‌کند. به طوری که افراد با قرارگیری در این قبیل مکان‌ها احساس در خانه بودن و آرامش را تجربه می‌کنند و حاصل کار مکانی خواهد بود برآمده از دل بستر خود که به خوبی نیازهای بصری محیطی و روانی افراد را فراهم می‌آورد. درک صحیح فرد از ساختار محیط پیرامون و مرزبندی‌های موجود در سایت، دریافت دقیق عوامل موجود از قبیل رایحه‌ها، صداها و غیره سبب می‌شود حس در مکان بودن به وضوح برای افراد در ارتباط با آن قابل درک و دریافت باشد. در مورد مطالعه شده شناخت محیط و نیازهای افراد در آن منجر به ایجاد راه‌هایی برای بهبود وضع کارخانه‌ها و کارگاه‌های فرآوری کاشمش شد، به طوری که افراد بتوانند در این محیط‌ها به راحتی کار کرده و از محیط طبیعی و چشم‌اندازهای پیرامونشان لذت ببرند، که این امر بی‌شک سبب بهبود وضع نیروی کارگری و روند کار کارخانه‌ها خواهد شد. مطالعات پدیدارشناسانه به درک صحیح از حس مکان و کاراکتر آن و شناخت مرزهای موجود و اثرگذار یک مکان، به افراد کمک کرده تا نه تنها چشم‌انداز محیط را مخدوش نکنند بلکه با مداخلات برنامه‌ریزی شده به هر چه بهتر شدن محیط و استفاده مناسب از پتانسیل‌های آن در جهت بهبود ارتباط متقابل میان انسان، مکان طبیعی و مکان انسان ساخت نمایند. «آگاهی ما در ارتباط با تجربه محیط، بازنمایی می‌شود» (Thiis-evensen, 1987).

پی‌نوشت

1. Existential
2. Ashihara
3. Ashley Montagu

۴. در فرهنگ غرب به‌طور تاریخی به بینایی همواره به‌عنوان اصیل‌ترین ادراک حسی نگریسته شده و تفکر نیز همواره در ارتباط با بینایی شکل گرفته است (pallasma, 2011).

5. DI James
6. Caramel
7. Lyndon

References

- Bachelard, G. (1999). *The Psychoanalysis of Fire*. (J. Sattari, Trans.). Tehran: Tous Press.
- Bachelard, G. (2013). *The Poetics of Space*. (M. Kamali et al., Trans.). Tehran: Roshangaran Press.
- Google Earth, Accessed 04/10/2013.
- Holl, S., Pallasmaa, J., & Perez-gomez, A. (2016). *Questions of Perceptions: Phenomenology of Architecture*. (M. Nikfetrat et al., Trans.). Tehran: Ketab Fekr Now Press.
- Mousavi, S.J. (2012). *A Phenomenological Approach to the Dialogue between the Inner Space and the Outer Space in the Architecture of Sheikh Lotfollah Mosque (Ph.D. Thesis)*. Tehran: Islamic Azad University, Science and Research Branch.
- Norberg-schulz, C. (2008). *Architecture: Presence, Language and Place*. (A. Seyed Ahmadian, Trans.). Tehran: Niloufar Press.
- Norberg-schulz, C. (2009). *Genius Loci: Towards a Phenomenology of Architecture*. (M. Shirazi, Trans.). Tehran: Rokhdad Now Press.
- Pallasmaa, J. (2011). *The Eyes of the Skin: Architecture and the Senses*. (R. Qods, Trans.). Tehran: Parham Naghsh Press.
- Pallasmaa, J. (2013). *The Thinking Hand: Existential and Embodied Wisdom in Architecture*. (A. Akbari, Trans.). Tehran: Parham Naghsh Press.
- Partovi, P. (2008). *The Phenomenology of Place*. Tehran: Farhangestan Honar Press.
- Relph, E. (2010). *Place and Placelessness*. (M. Noghsan Mohammadi et al., Trans.). Tehran: Armanshahr Press.
- Seamon, D. (1996). A Singular Impact: Edward Relph's Place and Placelessness. *In Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter*, 7(3), 5.
- Seamon, D. (1999). *Thomas Thiis-evensen, Archetypes of Urbanism: A Method for the Esthetic Design of Cities*. Retrieved from: <http://www.arch.ksu.edu/seamon/reviews-4/19/2012>
- Sharr, A. (2010). *Heidegger for Architects*. (R. Ahmadijad, Trans.). Tehran: Tahan Press.
- Shirazi, M. (2010). *The Architecture of the Senses and the Fine Phenomenology of Juhani Pallasmaa*. Tehran: Rokhdad Now Press.
- Shirazi, M. (2016). *The Poet of Space: Tadao Ando*. Tehran: Ketab Fekr Now Press.
- Teague, R. (2005). Intimate Immensity in the Preschool Playroom: Topoanalysis of Children's Play. *In Environmental & Architectural Phenomenology Newsletter*, 16(1), 10.
- Thiis-evensen, T. (1987). *Archetypes in Architecture*. Oslo: Norwegian University Press
- Zumthor, P. (2015). *The Phenomenological Approach*. (M. Nikfetrat, Trans.). Tehran: Elem Memar Royal Press.

